

باید متوقف شود «ایدئولوژی جنسیتی» واکنش علیه

photo: JungHyun Lee/www.shutterstock.com

در این مقاله که در تاریخ ۴۲ ژانویه ۹۱۰۲ در «نیواستیتمن» منتشر شده، جودیت باتلر نگاه هراسان محافظه کاران مذهبی کلیسای کاتولیک از جمله شخص پاپ را نسبت به نظریه برساخته شدن جنسیت نقد می کند. از جمله این هراسها در مورد نظریات خود باتلر است که موضوع سیالیت جنسیتی را نظریه پردازی کرده است - اینکه شخص می تواند با جنسی متولد شود و سپس در رابطه با هنجارهای اجتماعی و قدرت این هنجارها جنسیتی بی ارتباط به جنس اول تولد را در هر لحظه از زندگی انتخاب کند.

هراس دیگر این محافظه کاران مذهبی که باتلر به آن هم پاسخ می دهد مربوط به موضوع آموزش مسائل جنسی و جنسیتی و گوناگونی های زندگی های جنسی و جنسیتی است.

جودیت باتلر استاد دانشگاه، فیلسوف و نظریه پرداز حوزه جنس، جنسیت و فراهنجاری جنسی است. او در زمینه نظریه پردازی پاسا ساختارگرا در توضیح مفهوم جنس و جنسیت کار کرده و نظریات او در حوزه مطالعات کویر، مطالعات جنسیت، نقد فمینیستی و فلسفه اخلاق مطرح هستند.

جودیت باتلر - در چند سال گذشته، معترضین در اروپا، آمریکای لاتین و مناطق دیگر به «ایدئولوژی جنسیتی» اعتراض کرده اند. انتخابات در فرانسه، کلمبیا، کاستاریکا و برزیل بر نقش های جنسیتی نامزدها متمرکز شده بود. در ایالات متحده، کاتولیک ها و اونجلیک ها با بسیاری از موقعیت های سیاسی، که در جایی دیگر با «نظریه جنسیت «یا» ایدئولوژی جنسیت «مرتبط بودند، مخالفت داشتند: حق حضور ترنس ها در ارتش، حق سقط جنین، حقوق زنان و مردان همجنس گرا، دوجنس گرا و افراد تراجنسیتی، ازدواج همجنس گرایان، فمینیسم و جنبش های دیگری که از برابری جنسیتی و آزادی جنسی طرفداری می کنند.

می شود گفت که این واکنش علیه «ایدئولوژی جنسیتی» در سال ۲۰۰۲، هنگامی شکل گرفت که شورای اسقف ها در امور خانواده، نامه ای به اسقف اعظم کلیسای کاتولیک نوشت که در آن به پتانسیل «جنسیت» جهت از بین بردن ارزش های زنانه حائز اهمیت از نظر کلیسا، تقویت تضاد میان جنس ها و اعتراض به تمایز طبیعی و سلسله مراتبی میان زن و مرد که بر مبنای ارزش های خانوادگی و زندگی اجتماعی پایه ریزی شده است، اشاره داشت.

در سال ۲۰۱۲، پاپ فرانسیس موضوع را در نامه ای تشدید کرد: «ما لحظه نابودی انسان همچون تمثال خداوند را تجربه می کنیم». پاپ ایدئولوژی جنسیت را مشمول این مخدوش سازی کرد و اعلام کرد: «امروز کودکان - کودکان! - در مدرسه آموخته اند که هر کس می تواند جنس خود چه مرد یا چه زن را انتخاب کند! «در نهایت، فرانسیس آنچه را که از لحاظ الهیاتی در معرض خطر است تصریح کرد: «خدا مرد و زن را خلق کرد؛ خداوند جهان را به شیوه ای مسلم خلق کرد ... و ما دقیقاً برعکس عمل می کنیم.»

نکته پاپ این است که آزادی جنسیت - آزادی بودن یا تبدیل شدن به یک جنسیت؛ این ایده که زندگی جنسیتی شده می تواند بیانگر آزادی شخصی یا اجتماعی باشد - واقعیت را تحریف می کند. چرا که به نظر او ما نه آزاد هستیم که جنسیتی را که با آن متولد شدیم انتخاب کنیم و نه آزاد هستیم تا گرایش جنسی ای که از آنچه از جانب خدا مقدر شده انحراف یافته است را ابراز کنیم. در حقیقت، حق افراد برای تعیین جنسیت و گرایش جنسی از نظر صاحب نظران مذهبی ضد-جنسیت بسان تلاشی برای گرفتن قدرت خلقت خداوند و ضدیت با محدودیت هایی که از جانب خداوند بر فعالیت انسان تکلیف شده، دیده می شود و از نظر پاپ، برابری جنسیتی و آزادی جنسی نه تنها افراط، بلکه ویرانگر و حتی «شیطانی» است.

برابری جنسیتی از نظر این منتقدان به عنوان «ایدئولوژی شیطانی» تلقی شده، چرا که آنها تنوع جنسیتی را به عنوان «یک برساخته شده اجتماعی» مرتبط به رخدادهای تاریخی در نظر می گیرند که بر تمایز ذاتی تفویض شده از جانب خداوند میان جنس ها تحمیل شده است. این درست است که نظریه پردازان جنسی به طور کلی این ایده را که جنسیت به واسطه جنس تعیین شده در هنگام تولد متعین می شود، رد می کنند ولیکن تفسیر مفهوم برساخته شدن اجتماعی به عنوان تخریب عمدی واقعیت عرضه شده توسط خداوند، به غلط حوزه مطالعات جنسیت و مفهوم برساخته شدن اجتماعی را با شیوه هایی التهاب آمیز و نتیجه گرا تعبیر می کند.

اما اگر کسی نظریه جنسیت را با دقت بررسی کند، در می یابد که این نظریه نه مخرب است و نه تلقین گر. در حقیقت، آن نظریه صرفاً به دنبال نوعی آزادی سیاسی برای زندگی در جهانی عادلانه و قابل زیستن است.

در «جنس دوم» (۹۴۹۱) فیلسوف اگزیستانسیالیست سیمون دوبوآر به خوبی نوشت: «هیچ کس زن متولد نمی شود بلکه زن می شود». این ادعا فضایی را برای این ایده به وجود آورد که جنس با جنسیت یکسان نیست. و در ساده ترین فرمول بندی این مفهوم، جنس همچون

داده زیست‌شناختی و جنسیت تفسیر فرهنگی جنس دیده می‌شود. ممکن است فردی از لحاظ زیست‌شناختی مونث متولد شود، اما پس از آن فرد باید در میان مجموعه از هنجارهای اجتماعی حرکت کند و بفهمد به عنوان یک زن- یا با جنسیت دیگر- در وضعیت فرهنگی خود چگونه باید زندگی کند.

برای دوبار مهم است که «جنس» از همان ابتدا بخشی از وضعیت تاریخی شخص باشد. برای دوبار «جنس» انکار نمی‌شود، اما معنای آن مورد مناقشه است: به هیچ وجه مونث بودن در هنگام تولد، تعیین نمی‌کند که یک زن چطور زندگی خواهد کرد و زن بودن چه معنی خواهد داشت. در واقع، بسیاری از ترنس‌ها که در هنگام تولد جنسی به آنها اختصاص داده می‌شود، سپس در طول حیات خود جنسی دیگر را برای خود مطالبه می‌کنند. اگر ما شرح ساخت اجتماعی را براساس منطق «اگزیستانسیالیستی» «دو بار بنا کنیم، پس ممکن است فرد زن به دنیا بیاید اما تبدیل به مرد شود.

تغییر «نهادی» قوی‌تری در باب ساختار اجتماعی در دهه نود میلادی ظهور کرد و بر این واقعیت متمرکز شد که جنس، خودش، تعیین می‌شود. این بدان معنی است که مراجع پزشکی، خانوادگی و حقوقی نقش مهمی را در تعیین چستی جنسیت نوزاد بازی می‌کنند. در اینجا «جنس» گرچه تا حدی در چارچوب زیست‌شناسی تعریف شده است، دیگر به عنوان داده زیست‌شناختی در نظر گرفته نمی‌شود. اما چارچوب مربوط به این تعیین چیست؟

مواردی همچون نوزادان «اینترسکس» که با ویژگی‌های جنسی مختلطی به دنیا آمده‌اند را در نظر بگیرید. بعضی از متخصصان پزشکی دلایل هورمونی را برای تعیین جنسیت آنها جستجو می‌کنند، در حالی که دیگران کروموزوم را عامل تعیین‌کننده می‌دانند. چطور تعیین جنسیت و جنس حصول می‌شود: افراد اینترسکس به طور فزاینده‌ای به این واقعیت انتقاد دارند که مراجع پزشکی اغلب آنها را به غلط طبقه‌بندی کرده‌اند و آنها را در معرض اشکال بی‌رحمانه «اصلاح» قرار داده‌اند.

در نظر گرفتن توامان تفسیرهای اگزیستانسیالیستی و نهادی از ساختار اجتماعی نشان می‌دهد که جنسیت و جنس توسط مجموعه پیچیده و متقابل فرآیندهای تاریخی، اجتماعی و بیولوژیکی تعیین می‌شود. و به نظر من، شکل‌های نهادی قدرت و دانش پیش از آنکه ما متولد شویم، تمامی انتخاب‌های وجودی که ما بدان دست می‌زنیم را شکل داده و هماهنگ کرده است.

به ما جنس خاصی نسبت داده شده است، به شیوه‌های مختلفی با ما رفتار شده است که انتظارات از زندگی به عنوان یک جنسیت یا جنسیت دیگر را منتقل می‌کند و ما در نهادهایی شکل گرفته‌ایم که زندگی ما را از طریق هنجارهای جنسیتی بازتولید می‌کند.

بنابراین، ما همواره در راه‌هایی که نمی‌توانیم انتخاب کنیم» برساخته «شدیم. در عین حال ما همه به دنبال ایجاد زندگی در یک دنیای اجتماعی هستیم که امور متداول تغییر می‌کنند و جایی که ما تلاش می‌کنیم تا خودمان را در امور متداول موجود و در حال تحول پیدا کنیم. این نشان می‌دهد که جنس و جنسیت به گونه‌ای «برساخته شده» که نه به طور کامل تعیین شده و نه به طور کامل انتخاب شده است، بلکه در کشاکش متناوب میان جبر تعیین و اختیار گرفتار است.

آیا در این صورت جنسیت یک حوزه مطالعاتی مخرب، شیطانی و یا تلقین‌گر است؟ نظریه‌پردازان جنسیت که خواستار برابری جنسیتی و آزادی جنسی هستند، متعهد به دیدگاهی بیش از حد ارادی از «ساختار اجتماعی» نیستند که براساس قدرت الهی شکل گرفته است. همچنین نظریه‌پردازان جنسیتی به دنبال القاء کردن عقاید خود از طریق آموزش جنسیت به دیگران نیستند. احتمالاً، ایده جنسیت به سوی نوعی آزادی سیاسی گشوده می‌شود که اجازه می‌دهد مردم با جنسیت «داده شده» «یا» انتخاب شده «خویش بدون تبعیض و ترس زندگی کنند.

انکار این آزادی‌های سیاسی، همانطور که پاپ و بسیاری از مبلغان مسیحی معتقد به انجام آن هستند، منجر به عواقب وخیمی می‌شود: کسانی که می‌خواهند سقط جنین کنند از انجام این عمل به شکل آزادانه بازداشته می‌شوند؛ گی‌ها و لژیون‌هایی که دوست دارند ازدواج کنند، از تحقق این آرزو محروم می‌شوند؛ و کسانی که مایل به اخذ جنسی متمایز از جنس اختصاص یافته به آنها در هنگام تولد هستند، از انجام این کار بازداشته می‌شوند.

علاوه بر این، مدارس که به دنبال تدریس تنوع و گوناگونی جنسیتی هستند محدود می‌شوند و جوانان از دانش در مورد گستره واقعی زندگی‌های جنسیتی محروم خواهند شد. چنین فلسفه تعلیمی در باب گوناگونی جنسیتی توسط منتقدان آن به عنوان الگویی دگماتیک تلقی می‌شود که تجویز می‌کند دانشجویان چگونه باید فکر کنند یا زندگی کنند. در حقیقت، این منتقدان به طور آگاهانه باور غلطی را مطرح می‌کنند. بر اساس گفته این منتقدان معرفی جلق‌زدن یا همجنس‌گرایی به عنوان ابعاد زندگی جنسی، همچون کتابی راهنما عیناً به دانشجویان جلق‌زدن یا همجنس‌گرا شدن را آموزش می‌دهد. به هر حال، خلاف آن صحیح است. آموزش برابری جنسیتی و تنوع جنسی، آن «عقیده دینی سرکوبگرانه» که بسیاری از جنسیت‌ها و زندگی‌های جنسی را در سایه‌ها، بدون شناخت و محروم از هرگونه آینده‌ای مطرود داشته است، زیر سوال می‌برد.

در نهایت، مبارزه برای برابری جنسیتی و آزادی جنسی به دنبال رفع رنج و شناخت گوناگونی‌های فرهنگی تنانه است که ما زندگی می‌کنیم.

آموزش جنسیت تحریک‌آمیز نیست: به فرد نمی‌گوید که چگونه زندگی کند؛ بلکه این امکان را برای جوانان فراهم می‌کند تا راه خود را در جهانی که اغلب آنها را با هنجارهایی محدود و بی‌رحمانه مواجه می‌کند، پیدا کنند. بنابراین تاکید بر تنوع جنسیتی، مخرب نیست: این امر پیچیدگی‌های انسانی را تصدیق می‌کند و فضایی را برای افراد برای یافتن راه خود در این پیچیدگی‌ها ایجاد می‌کند.

دنیای تنوع جنسیتی و پیچیدگی جنسی از بین نمی‌رود. این امر فقط خواستار به رسمیت شناخته شدن بیشتر برای همه کسانی است که قصد دارند جنسیت و سکسوالیته خود را بدون هرگونه داغ‌ننگ یا تهدید و خشونت زندگی کنند. کسانی که خارج از هنجار قرار می‌گیرند، سزاوار هستند تا بدون ترس در این جهان زندگی کنند، باید بتوانند عشق بورزند، و وجود داشته باشند و به دنبال ایجاد یک جهان عادلانه‌تر و عاری از خشونت باشند.

پانویس:

[این مقاله](#) به قلم جودیت باتلر - فیلسوف، استاد دانشگاه و نظریه‌پرداز حوزه سکس، جنسیت و گرایش جنسی - بخشی از مجموعه آگوراست که حاصل همکاری میان نیواستیتمن و آرون جیمز وندلند است. آرون استادیار فلسفه در دانشکده اقتصاد و از ویراستاران «ویتگنشتاین و هایدگر» و «تکنولوژی از دید هایدگر» است.

منبع: [رادیوزمانه](#)

«اندازهای فمینیستی و کوپیرها - چشم‌آسکسوالیته»

Photo: radiozamaneh.com

سهراب فرنام

بررسی و مطالعه آسکسوالیته به عنوان هویت جنسی یا گرایش جنسی در دهه اخیر صورت گرفته است. اما این مطالعات در مراحل اولیه خود قرار دارند زیرا هنوز ابعاد گوناگون و متفاوت پدیده آسکسوالیته روشن و آشکار نشده است. کتاب «آسکسوالیته‌ها؛ چشم‌اندازهای فمینیستی و کوپیر» گامی برای شناخت بهتر این پدیده، نقد رویکردهای گذشته و راه‌های پیش رو است. این کتاب به شش بخش موضوعی تقسیم شده و دربردارنده ۶۱ فصل است که در ادامه به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

بخش اول: نظریه‌پردازی درباره آسکسوالیته

بخش اول با عنوان «نظریه‌پردازی درباره آسکسوالیته: جهت‌گیری‌های جدید» به موضوعات نظری پیرامون تعریف، هویت و تاریخ آسکسوالیته اختصاص دارد که در فصل‌های بعدی دنبال می‌شوند. نخستین فصل کتاب به روند تاریخی آسیب‌شناسی و پزشکی‌سازی آسکسوالیته می‌پردازد. گسست از این روند، پروژه سیاسی و ضروری برای جنبش آسکسوال بوده است. در همین راستا نویسنده درصدد است در این پروژه سیاسی مشارکت کند، آن‌هم با تبارشناسی شناخت و آسیب‌شناسی میل و فعالیت جنسی. نویسنده به منظور ایجاد فضاهای جدیدی برای آسکسوالیته‌ها، محققان را تشویق می‌کند درباره آسکسوالیته تفکر کنند، آن‌هم خارج از مدل‌های پزشکی و ابزار تشخیصی که مبتنی بر پارادایم‌های فیزیولوژیکی و بیولوژیکی میل هستند (نگاه کنید به مقدمه و همچنین به ص ۲۵).

Asexualities

Feminist and Queer Perspectives

Edited by
Karli June Cerankowski and
Megan Milks

در فصل دوم، نویسندگان با نوعی رویکرد روان‌شناختی - فیزیولوژیکی به مطالعه آسکسوالیته می‌پردازند. اگرچه آن‌ها به محدودیت‌های این مطالعه اذعان می‌کنند، به یافته‌های مورد پژوهشی زنان آسکسوال اشاره می‌کنند که ظاهراً با محرک‌های جنسی تحریک نمی‌شوند. توصیف شود و نه برحسب سرکوب یا «عدم فعالیت جنسی» تواند برحسب‌دهد که آسکسوالیته گاهی اوقات می‌ها نشان می‌های آن‌یافته ناتوانی برای پذیرش فعالیت جنسی. از این رو آن‌ها مدل دیگری از اعتبار را برای آسکسوالیته فراهم می‌کنند (ص ۷۰۱).

در فصل سوم، آسکسوالیته در درون حوزه روانکاوی بررسی می‌شود. در این فصل، نظریه‌های فروید درباره سکسوالیته، میل، تخیل و لیبیدو با نظرات لاکان درباره زبان مقایسه و بررسی می‌شود تا از این رهگذر نوعی چارچوب روانکاوی فمینیستی و کویری ایجاد و در آن، آسکسوالیته نظریه‌پردازی شود. نویسنده در این فصل، با اشاره به عدم وجود موضوع آسکسوالیته در نظریه روانکاوی، نقد مهمی را مطرح می‌کند. همچنین گفتمانی را بسط و گسترش می‌دهد که برای نظریه فمینیستی و کویری بنیادی است (ص ۴۵۱).

بخش دوم: سیاست آسکسوالیته

عنوان بخش دوم «سیاست آسکسوالیته» است که امکان‌های سیاسی جنبش آسکسوال را بررسی می‌کند. پرسش‌هایی که در این بخش مطرح می‌شوند عبارت‌اند از: اهداف سیاسی و تأثیرات سیاسی آسکسوالیته چیست و چگونه با تاریخ و جنبش‌های سیاسی دیگر همپوشانی دارند و از آن‌ها فاصله می‌گیرند؟

فصل چهارم با عنوان «سیاست هویت رادیکال: آسکسوالیته و بیان‌های معاصر هویت»، به بررسی سیاست هویت رادیکال در مورد آسکسوالیته می‌پردازد. نویسنده با نقد پیش‌فرض‌ها، به‌ویژه پیش‌فرض‌هایی که در اجتماعات رادیکال کویری وجود دارد، رابطه آسکسوالیته با هویت‌ها و فعالیت‌های «به‌نجار» را کندوکاو می‌کند و در ادامه استدلال می‌کند که آسکسوالیته مبتنی بر نوعی تغییر نظام‌اند است. به نظر نویسنده، آسکسوالیته با تعهد به مقاومت در برابر دگرجنس‌گراهنجاری اجباری و نیز سکسوالیته اجباری، فرصت مهمی را برای اصلاح و تغییر سیاست هویت رادیکال فراهم می‌کند. نویسنده با تأکید بر ادغام آسکسوالیته در این جنبش، سیاست هویتی ایجابی‌تر و تکثرگراتر را پیش‌بینی می‌کند که تمام هویت‌های جنسی گوناگون را محترم می‌شمارد (ص ۵۹۱).

فصل پنجم آسکسوالیته را در چارچوب سیاست جنسی فمینیستی و کویری در نظر می‌گیرد. نویسنده با نقدی آسکسوال از مفهوم «سرکوب» استدلال می‌کند که پیدایش اجتماع آسکسوال ما را ناگزیر می‌کند تا رتوریک آزادی جنسی را از نو صورت‌بندی کنیم به‌ویژگی اتکا آن را به تفسیری از بلوغ که با «سرکوب» آغاز و با «رهايي» به پایان می‌رسد. نویسنده بر این باور است که این روایت و تفسیر نه تنها در گفتمان فمینیستی/کویری بلکه در نظریه‌پردازی‌های فمینیستی و کویری اخیر درباره آسکسوالیته وجود دارد (ص ۶۳۲).

فصل شش نگاه دقیق‌تری به همگرایی‌ها و واگرایی‌ها میان آسکسوالیته و نژاد می‌کند. این فصل با عنوان «در باب نژادی سازی آسکسوالیته»، ایدئولوژی فراگیر سفیدپوست بودن را در سیاست جاری آسکسوال مورد پرسش قرار می‌دهد. نویسنده در این فصل، برخلاف این ادعا که آسکسوالیته یک هویت جدید است، نشان می‌دهد که آسکسوالیته مفهومی است که مدت‌ها قبل در مفاهیم نژادپرستانه از

سکسوالیته وجود داشته است. او استدلال می‌کند که از زمان برده‌داری در امریکا به بعد، آسکسوالیته به‌عنوان گرایش جنسی آرمانی سوءتعبیر شد تا قدرت سفیدپوستان و انقیاد سیاه‌پوستان را توجیه کند. نویسنده با نگاه تاریخی به نژاد، شرح می‌دهد چگونه تصورات کنونی از «آسکسوالیته» کماکان تحت تأثیر ایدئولوژی سفیدپوست بودن است (ص ۱۵۲).

بخش سوم: بصری سازی آسکسوالیته در فرهنگ رسانه

بخش سوم کتاب با عنوان «بصری سازی آسکسوالیته در فرهنگ رسانه» دارای سه فصل است. این بخش کندوکاو می‌کند که چگونه رسانه‌های جدید، تلویزیون و فیلم، گفتمان عمومی پیرامون آسکسوالیته را بر ملا می‌کنند و همچنین رتوریک‌ها پیرامون هنجارسازی و آسیب‌شناسی در رابطه با آسکسوالیته و نیز ناتوانی را تداوم می‌بخشند یا با آن‌ها مقابله می‌کنند.

فصل هفت این پرسش را مطرح می‌کند که چگونه بدن آسکسوال تبدیل به یک صحنه می‌شود و نشان می‌دهد که فرهنگ مسلط به‌قدر کافی قادر نیست آسکسوالیته را قابل فهم سازد. به نظر نویسنده، درحالی‌که بدن آسکسوال به‌عنوان یک ایزه بت واره در صحنه‌های رسانه‌ها به‌شدت مشاهده‌پذیر و قابل مصرف شده است، آسکسوال به نحوی متناقض در گفتمان جنسی مبهم و بیگانه باقی می‌ماند. در نهایت نویسنده خواستار بازنگری در صحنه رسانه‌ها و پیوندهای آن با سیاست مشاهده‌پذیری از طریق بازشناسی ابهام‌ها و امکان‌های آن برای تفکر کوییر می‌شود (ص ۰۹۲).

در فصل هشت نویسنده به بررسی روابط میان آسکسوالیته و آسیب‌شناسی، پزشکیه کردن و هنجارسازی می‌پردازد تا آشکار کند چگونه رسانه‌ها عموماً آسکسوالیته را به‌عنوان امر نابهنجار به تصویر می‌کشند. برای مثال، نویسنده به سریال تلویزیونی دکستر اشاره می‌کند که شخصیت اصلی آن، فاقد میل جنسی است، و استدلال می‌کند که تأکید این سریال بر فهم آسکسوالیته به‌مثابه امر نابهنجار، پیوندهای فرهنگی میان آسکسوالیته و آسیب‌شناسی را تقویت می‌کند در حالی‌که فیلم *Mysterious Skin* هم آسکسوالیته و هم سکسوالیته بیش‌فعال را با تروما نسبت می‌دهد. به نظر نویسنده این بازنمایی‌ها باعث ایجاد برداشت‌های نادرست از آسکسوالیته می‌شوند (ص ۰۳۳).

فصل نه به بررسی فیلم *Shortbus* از دیدگاه آسکسوالیته و فمینیسم اختصاص دارد. نویسنده بر این نظر است که این فیلم به‌رغم به کارگیری واژگان کوییر، در نهایت دیدگاه محافظه‌کارانه‌تری درباره بدن‌های متفاوت ارائه می‌دهد. شخصیت اصلی این فیلم سوفیا است. تضاد اصلی فیلم، ناتوانی او برای داشتن ارگاسم است. به نظر نویسنده، کارگردان در اینجا آسکسوالیته آسیب‌شناختی را با ساخت بدن‌های میل‌کننده و بهنجار مرتبط می‌کند. نویسنده با ترکیب نظریه کوییر با مطالعات آسکسوال کوییر و فمینیستی، روشی را برای فهم سکسوالیته و آسکسوالیته خارج از الزام و اجبار به ارگاسم فراهم می‌کند (ص ۱۵۳).

بخش چهارم: آسکسوالیته و مردانگی

مسئله اصلی این بخش این است که چگونه گفتمان‌های فرهنگی بر ساخت مردانگی‌های آسکسوال تأثیر می‌گذارند. در فصل ۱۰، نویسنده با آشکار کردن تاریخ آسکسوال چهره دل‌تک در سینما، آسکسوالیته را خارج از چارچوب‌های هویت و میل کندوکاو می‌کند و در عوض بر رفتارها و کنش‌های این چهره تمرکز می‌کند. نویسنده استدلال می‌کند که از طریق این چهره می‌توانیم بینیم چگونه آسکسوالیته تا مدت‌ها در شکل‌های گوناگون، متغیر و غالباً استعاره‌ای وجود داشته است (ص ۰۳۴).

فصل ۱۱ امکان وجود ویژگی‌های مردانه را در آسکسوالیته در نظر می‌گیرد که می‌توانند ساختار شکن باشند. نویسنده این کار را با نوعی قوم‌نگاری انجام می‌دهد که تجربه‌های زیسته مردان آسکسوال و نبرد آن‌ها با هنجارهای مسلط مردانگی و میل جنسی بهنجار را شرح می‌دهد. نویسنده نشان می‌دهد چگونه زندگی مردان آسکسوال تحت تأثیر آرمان‌های جنسیت زده مردانگی قرار گرفته است و نتیجه‌گیری می‌کند که برتری فرهنگی سکس به‌عنوان عنصر محوری هویت، بر زندگی همه تأثیر می‌گذارد (ص ۰۵۴).

بخش پنجم: سلامتی، ناتوانی و پزشکیه کردن

این بخش، سه فصل را در بر می‌گیرد. در واقع هنجارهای جنسی بر بسیاری افراد تأثیر می‌گذارند به‌ویژه هنگامی‌که این هنجارها صرفاً سکسوالیته بهنجار و سالم را معتبر تلقی می‌کنند. این بخش به بررسی شکل‌های رنج و افسردگی افراد آسکسوال در تاریخ پزشکی و سکس‌شناسی، موردپژوهشی‌های حقوقی و مصاحبه‌های قوم‌نگارانه می‌پردازد.

موضوع فصل ۲۱ تبارشناسی آسیب‌شناسی آسکسوالیته‌ها در ادبیات پزشکی، روانپزشکی و سکس‌شناسی است. نویسنده توضیح می‌دهد چگونه این روند بعدها بر ساخت بدن‌ها و سکسوالیته بهنجار تأثیر گذاشته است. او در پی آسکسوالیته فمینیستی و کوییر است که به ما اجازه می‌دهد تا دوباره آسکسوالیته و ناتوانی را از نو ارزیابی کنیم و هنجار یکپارچه از سکسوالیته و سالم بودن بدن‌ها را به چالش بکشیم (ص ۰۹۴).

فصل ۳۱ این مساله را کندوکاو می‌کند که چگونه انگیزه‌های سیاسی مسلط در میان اجتماعات آسکسوال و افراد ناتوان همدیگر را خنثی می‌کنند. نویسنده با اشاره به مواردی که دادگاه فعالیت جنسی را به عنوان «فعالیت مهم زندگی» تعریف می‌کند، چالش‌ها و تنش‌هایی را توضیح می‌دهد که این تعریف برای کنشگران آسکسوالیته و افراد ناتوان به وجود می‌آورد. نویسنده در ادامه، راه‌هایی را نشان می‌دهد که این دو اجتماع می‌توانند با یکدیگر همکاری دوجانبه داشته باشند (ص ۰۷۵).

در فصل ۴۱، فصل پایانی این بخش، نویسنده آسکسوالیته را در ارتباط با زنانی مورد بحث قرار می‌دهد که دچار درد مزمن تناسلی هستند. نویسنده به شرح قوم‌نگارانه می‌پردازد و می‌پرسد که تا چه اندازه یک گرایش آسکسوال می‌تواند برحسب رفتار تعریف شود و اروتیک لذت و درد در بیان جنسی و آسکسوال چیست. او نشان می‌دهد چگونه اجبار دگرجنس‌گراهنجار به سکس دخولی، از امکان‌های جنسی دیگر جلوگیری می‌کند. او در می‌یابد که فعالیت‌های جنسی غیردخولی می‌تواند به نحو مثبتی تبدیل به رضایت جنسی شود و با اسطوره دگرجنس‌گراهنجار «سکس واقعی» مقابله کند که امکان اروتیک زنانه را محدود می‌کند. همچنین مطالعه او نشان می‌دهد چگونه انواع متفاوتی از صمیمیت و حتی امتناع از رفتار جنسی می‌تواند برای افراد گوناگون معنادار و مهم باشد (ص ۰۱۶).

بخش ششم: نظریه ادبی آسکسوال

بخش پایانی این کتاب به نظریه ادبی آسکسوال اختصاص دارد و دو فصل را در بر می‌گیرد. نویسنده در فصل ۵۱ رمان *The Bone People* را مطالعه و بررسی می‌کند و نشان می‌دهد منتقدان ادبی، موضوع آسکسوالیته را غالباً نادیده گرفته‌اند. نویسنده با پذیرش مفهوم مکان و زمان کوئیر از نظر جودیت هالبرستام، آسکسوالیته شخصیت اصلی رمان را در تضاد با منطق خانواده و تولیدمثل و به عنوان عنصر کلیدی در گذر رمان از مرزبندی‌های ملی، نژادی، خانوادگی، فرهنگی، دینی و جنسی قرار می‌دهد. نویسنده نشان می‌دهد که اصلاح ساختار خانواده گویای این است که پیوند میان والدین و کودکان ضرورتاً مبتنی بر روابط خونی نیست. همچنین فرزندپروری نیز نیازمند روابط جنسیتی یا جنسی نیست (ص ۹۴۶).

فصل ۶۱ و نهای این کتاب آسکسوالیته را به عنوان منطق ساختار خود - روایتی در نظر می‌گیرد. این فصل با عنوان «به سوی ساختار روایی آسکسوال» به مطالعه و بررسی دو کتاب از هنری جیمز می‌پردازد و در پی نظریه ادبی آسکسوال است که منطق اروتیک هنجاری روایت را به چالش می‌کشد. نتیجه‌گیری این فصل در نهایت به ما یادآوری می‌کند که آسکسوالیته‌ها لزوماً دارای هدف غایت شناختی نظیر تولیدمثل نیستند؛ آن‌ها به طور منفرد تعریف پذیر نیستند بلکه متعدد، متکثر، کوئیر و حتی آموزنده هستند (ص ۰۶۶).

منبع: [رادیو زمانه](#)